

عنصر گفت‌وگو در فرامرزنامه

دکتر معصومه صادقی^۱، دکتر لطیفه سلامت باویل^۲

چکیده

گفت‌وگو، یکی از راه‌های معرفی شخصیت‌ها و بیان کنش‌های آن‌هاست که از طریق بحث و جدل شکل می‌گیرد و نقش بسزایی در معرفی ابعاد مختلف روانی، اخلاقی و رفتاری اشخاص دارد. در این جستار فرامرزنامه، که یکی از منظومه‌های کهن حماسی ایران، در اواخر قرن پنجم هجری است، مورد بررسی قرار گرفته است و در آن با روش توصیفی-تحلیلی ضمن معرفی فرامرزنامه به بررسی عنصر «گفت‌وگو» به عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر داستانی پرداخته شده است و سپس انواع گفت‌وگو و کارکرد آن نیز در این اثر مورد ارزیابی قرار گرفته است. نتایج حاصل از تحقیق نشان دهنده آن است که گفت‌وگو، نقش مهمی در معرفی شخصیت‌ها و بیان کنش آن‌ها و تبیین موضوع داستان دارد و زبان، تحت تأثیر شرایط و موقعیت قهرمانان تغییر می‌کند.

کلیدواژه‌ها: فرامرزنامه، گفت‌وگو، عناصر داستان.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران. sadeghi2002@yahoo.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. salamatlatifeh@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۲/۰۲

تاریخ وصول: ۹۳/۰۹/۳۰

مقدمه

یکی از عناصر بسیار مهم داستان، عنصر "گفت‌وگو" است که میان شخصیت‌ها و قهرمانان در هر اثر ادبی صورت می‌گیرد و به وسیله آن نه تنها داستان جذاب‌تر می‌شود؛ بلکه شخصیت‌های داستان، معرفی می‌شوند و افکار و تمایلات و اهداف آن‌ها نیز بیان می‌شود. «گفت‌وگو، بهترین وسیله نشان دادن روابط بین اشخاص است. در واقع روابط بین اشخاص را به گونه‌ای واضح به نمایش می‌گذارد و در شکل ایده‌آل، باید آن‌چنان قوی و مؤثر باشد که دیگر نیازی به تحلیل و تبیین این روابط نباشد» (فن داستان‌نویسی، ۱۳۱۳: ۳۶۵). گفت‌وگو، در فهم موضوع و درون‌مایه داستان نیز نقش مهمی دارد. گفت‌وگوی خوب، «پیرنگ را گسترش می‌دهد، درون‌مایه را به نمایش می‌گذارد، شخصیت‌ها را معرفی می‌کند و عمل داستانی را به پیش می‌برد» (میرصادقی، ۱۳۱۰: ۴۶۳). سخن هم‌چون پلی است که رابط میان آگاهی‌های درونی و دنیای بیرونی است. در حقیقت سخن تنها اندیشه‌های ما را بیان نمی‌کند؛ بلکه چگونگی و نحوه انجام فعل و انفعالات درونی ما را که به صورت حدیث نفس (گفت‌وگو با خود) یا گفت‌وگوی با دیگران ظاهر می‌شود، آشکار می‌کند (باختین، ۱۳۱۰: ۶۰).

در قصه‌های کهن فارسی، گفت‌وگوهای بسیاری به چشم می‌خورد که نویسنده به وسیله آن به معرفی شخصیت‌های داستان و کنش‌های آنان می‌پردازد. یکی از متون کهن حماسی که کمتر مورد توجه واقع شده فرامرنامه است. فرامرنامه، منظومه‌ای حماسی است که در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری به نظم درآمده است و موضوع آن وصف جنگاوری‌های فرامرز، پسر رستم، در هندوستان است. با توجه به این‌که عنصر گفت‌وگو در پیشبرد این داستان نقش اساسی دارد؛ در این تحقیق به روش توصیفی - تحلیلی به بررسی این عنصر داستانی در این منظومه، پرداخته شده است.

پیشینه تحقیق

در زمینه بررسی عنصر گفت‌وگو، پژوهش‌های محدودی صورت گرفته است که از جمله آن‌ها "گفت‌وگو در شاهنامه" از غلامعلی فلاح و "بررسی عنصر گفت‌وگو در داستان سیاوش" از سید کاظم موسوی، غلامحسین مددی و فخری زارعی است؛ اما تاکنون در مورد فرامرنامه و عنصر گفت‌وگو در آن، پژوهشی مستقل انجام نشده است.

بحث و بررسی

الف) معرفی فرامرزشنامه

«چنان‌که از گزارش تاریخ بلعمی، زهت‌نامه علائی، مجمل‌التواریخ، تاریخ سیستان و اشارات فرخی شاعر بر می‌آید، داستان فرامرز در سده‌های چهارم و پنجم هجری شهرتی فراوان داشت. مطابق با متن تاریخ سیستان "اخبار فرامرز جداگانه دوازده مجلد" بوده است. شهردان مؤلف زهت‌نامه علائی در کتاب خود دو روایت کوتاه از ماجراهای فرامرز را در هند نقل می‌کند. فرخی سیستانی نیز در قصاید خود به فرامرز، از جمله به افسانه نبرد او با اژدها اشاره می‌کند که خود دلیلی بر شهرت داستان فرامرز در آغاز سده پنجم است» (خالقی مطلق، ۱۳۶۱: ۲۲). در شاهنامه نیز از فرامرز چند جایی سخن رفته است. نخستین ورود او به صحنه حوادث در لشکرکشی رستم به توران است برای گرفتن انتقام سیاوش. در این لشکرکشی فرامرز، پیشرو سپاه است و در توران در نبردی تن به تن، شاه سپیجانب را می‌کشد و سرخه، پسر افراسیاب را به بند می‌کشد؛ ولی در نبرد بعدی حتی به اتفاق گیو، حریف پیلسم نمی‌گردند و این نبرد، نمایشی است برای نشان دادن نیروی رستم که یک تنه پیلسم را از پای در می‌آورد. در داستان دوازده رخ، کیخسرو، رستم را به همراهی فرامرز به هند می‌فرستد و سفارش می‌کند که پس از گشودن هند، فرامرز در آن‌جا بماند. فرامرز در لشکرکشی توس به توران هم شرکت دارد و پیشرو سپاه رستم است.

در داستان رستم و اسفندیار، مهربان پسر اسفندیار به دست فرامرز کشته می‌شود و پس از آن در داستان شغاد، فرامرز را بر سر جنازه پدر می‌بینیم. پس از مرگ رستم فرامرز به کابل لشکر می‌کشد و آن‌جا را به کین پدر ویران می‌سازد. آخرین باری که در شاهنامه با فرامرز روبه‌رو می‌شویم، داستان بهمن است. پس از آن‌که بهمن سیستان را به کین پدر ویران ساخت و زال را به بند می‌کشد، فرامرز با شنیدن این خبر از بُست، لشکر می‌کشد؛ ولی سرانجام در نبردی به دست اردشیر اسیر می‌شود و به فرمان بهمن او را بر دار می‌کنند.

ب) خلاصه داستان

در زمان پادشاهی منوچهر، پادشاه هند با فرستادن پیکی، از او برای از بین بردن ببری که زندگی مردم آن‌جا را به آشوب کشانده است، کمک می‌خواهد. منوچهر، زال را مأمور انجام این کار می‌کند. رستم که در آن زمان چهارده سال دارد، خواهان انجام این امر خطیر می‌شود که زال با خواست او مخالفت می‌کند. رستم به صورت مخفیانه این کار را به انجام می‌رساند. پادشاه هند به پاس انجام این کار، دختر خود را به عقد رستم در می‌آورد. رستم

پس از مدتی از این دختر صاحب فرزندی به نام فرامرز می‌شود و با زال راهی کشور خود ایران می‌گردد.

رستم پس از بازگشت به ایران فرامرز را به دختر خود "بانوگشسب" می‌سپارد تا به او فنون رزم و بزم را بیاموزد. بانوگشسب و فرامرز هر روز به منظور شکار به مرز توران می‌روند. در یکی از همان روزها، لشکر تورانیان به فرماندهی پیران ویسه آن دو را می‌بینند. پیران با فرامرز گفت‌وگو می‌کند و مهمان او می‌شود.

مدتی بعد سه تن از پادشاهان هندوستان به نام‌های "جیپور"، "جیبال" و "رای‌گزین" که وصف زیبایی‌های بانوگشسب را شنیده‌اند با نوشتن نامه‌هایی به زال از او خواستگاری می‌کنند. رستم شرط ازدواج آن دو را، نبرد تن به تن با بانوگشسب و شکست او بیان می‌کند؛ اما هیچ‌یک موفق به شکست بانوگشسب نمی‌شوند.

روزی شاه ایران با پهلوانان به میگساری نشست است که ناگهان دادخواهی از راه می‌رسد و از ستمی که بر او رفته است، شکایت می‌کند. این نامدار، فرستاده نوشاد، شاه هند است که از کیکاووس برای دفع دشمنان شاه هند، یاری می‌خواهد. دشمنان نوشاد عبارتند از: نخست، کناس دیو مردارخوار که هر سال دختری از شاه هند را می‌رباید و تاکنون سه دختر او را ربوده است. دیگر، کیدشاه که از نوشاد باج گران می‌ستاند و سومی، گرگی که در بیشه مرز قون جای دارد و به زبان آدمیان سخن می‌گوید و از این رو به نام "گرگ گویا" شهرت دارد. چهارم، اژدهایی دژم و پنجم، سی‌هزار کرگدن در بیشه خوم سار. از میان دلیران ایران، نخست تنها فرامرز است که برای رفتن به هند و دفع دشمنان نوشاد داوطلب می‌شود. سپس بیژن گویو نیز به او می‌پیوندد. در هند، فرامرز نخست کناس دیو را می‌کشد و سه دختر نوشاد را از بند دیو نجات می‌دهد و بعد از کشتن کناس دیو به گنج او نیز دست می‌یابد. بر روی گنج، کتیبه‌ای است نوشته ضحاک خطاب به فرامرز. پس از آن به جنگ "گرگ گویا" می‌روند. پهلوان اصلی نبرد بیژن است. بیژن در نبرد با گرگ بر پشت او می‌نشیند و او را با خود به غار می‌برد که در آنجا، گنج نوش‌زاد جمشید است. در این‌جا نیز نامه‌ای از نوش‌زاد خطاب به فرامرز می‌یابند.

نبرد فرامرز با اژدها مهم‌ترین واقعه داستان و مشهورترین ماجرای فرامرز بوده است. فرامرز اژدها را از پای در می‌آورد، پس از آن عازم نبرد با کرگدن‌ها می‌شود و کرگدن‌ها را می‌کشد، رهسپار جنگ با کید می‌گردد. نوشاد راه رسیدن به کید را برای فرامرز شرح می‌دهد؛ تا مکان کید، صد فرسنگ بیابان راه است. پس از آن شرح سرزمین کید شروع می‌شود. نخست شهری پیش می‌آید به نام نیکنور، متعلق به دلیری به نام نوشدار. در شصت فرسنگی آن مرز، سرنج است. شش روز دور از آن‌جا مرز ددی است به نام سنور، از آن‌جا

پس از دو روز راه، مرز اروند شاه قرار گرفته است. در این سرزمین برهمنی است که هزار سال از عمر او می‌گذرد.

فرامرز، نیکنور را می‌گشاید و شاه آن‌جا، نوشدار را، به بند می‌کشد. نوشدار راهنمایی فرامرز را به جایگاه کید برعهده می‌گیرد. فرامرز پس از کشتن دد، با برهمن ملاقات می‌کند و از او پرسش‌هایی به شیوه تمثیلی درباره جهان و نفس آدمی و موضوعاتی از این قبیل می‌نماید.

فرامرز به ایران باز می‌گردد. کاووس شاه از فرامرز می‌خواهد به مرز خرگاه رفته تا تورانیانی را که به زور به آن منطقه آمده‌اند، از بین ببرد. او عازم خرگاه شده، با نوشتن نامه‌ای از آنان می‌خواهد از مرز ایران خارج شوند. طورگ، فرمانده سپاه توران، از این نامه در خشم می‌شود و اعلام جنگ می‌نماید؛ اما طی شبیخونی که به سپاه فرامرز می‌زند، شکست می‌خورد. پس از مدتی کیخسرو بر تخت ایران می‌نشیند و حکمرانی تمام هندوستان را به فرامرز می‌دهد. فرامرز به مرز هندوستان می‌رسد و در آن‌جا مطلع می‌شود که هندوان فردی دیگر به نام مهارک را به جای او بر تخت پادشاهی نشانده‌اند. فرامرز نامه‌ای به مهارک می‌نویسد و از او می‌خواهد به اطاعت از پادشاه ایران گردن نهد. مهارک ایرانیان را به جنگ فرا می‌خواند. در نبردی که میان دو سپاه در می‌گیرد، مهارک با دیدن قدرت ایرانیان به رعب و وحشت می‌افتد و می‌گریزد و با سپاهیانش وارد شهر می‌شود و دروازه‌های شهر را می‌بندد. سپاهیان فرامرز به نبرد با لشکر مهارک می‌پردازند. در این جنگ، مهارک کشته شده، لشکرش شکست خورد. فرامرز پس از این پیروزی به سوی جزیره کھیلا حرکت می‌کند. پادشاه آن سرزمین به استقبال فرامرز آمده و پذیرای وی و لشکریانش می‌گردد. پادشاه کھیلا دختری دارد که اسیر دیوی گشته است. فرامرز پس از شکست دادن دیو و نجات دختر شاه کھیلا با او ازدواج می‌کند. سپس فرامرز با همراهانش راهی مرز چین می‌شود. پس از شش ماه به دشت سرسبز و بانشاطی می‌رسند. فرامرز به قصد شکار در آن دشت حرکت می‌کند. در کنار چشمه آبی، دختر پادشاه پریان به نام فرطورتوش را می‌بیند. دختر یک‌باره ناپدید می‌شود. فرامرز تصمیم می‌گیرد، فرطورتوش را ملاقات کند و دخترش را از او خواستگاری کند. او در مسیر حرکت خود از هفت‌خوان می‌گذرد و سرانجام پس از چندین هنرنمایی، با دختر شاه پریان ازدواج می‌کند و به ایران باز می‌گردد و از آن‌جا به هند می‌رود. یک سال پس از آن فرامرز دارای دو فرزند می‌گردد. یکی به نام سام از دختر شاه پریان و دیگری به نام آذربرزین از دختر شاه کھیلا. فرامرز این خبر را با ارسال نامه‌ای به گوش زال می‌رساند و زال نیز در پاسخ به او تبریک می‌گوید. مدتی بعد زال نامه‌ای به فرامرز می‌نویسد و از حمله بهمن به آنان خبر می‌دهد و

از او می‌خواهد در هندوستان بماند و به ایران نیاید. میان خاندان زال و بهمن چندین نبرد در می‌گیرد و زال با ارسال نامه‌ای به فرامرز او را از اوضاع باخبر می‌سازد. فرامرز با خواندن نامه به ایران می‌آید و در فرصتی مناسب به لشکریان بهمن حمله می‌کند و شمار بسیار زیادی از آنان را از بین می‌برد. پس از چند نبرد میان فرامرز و بهمن، سرانجام در یکی از نبردها، فرامرز اسیر گشته و به دار آویخته می‌شود.

پ) گفت‌وگو

"گفت‌وگو" بخش اعظم داستان‌ها را به خود اختصاص می‌دهد و از عناصر نیرومند و بنیادین ادبیات داستانی است. «در شیوه گفت‌وگو، تجربه درونی و عاطفی شخصیت غیرمستقیم نقل می‌شود و خواننده به لایه زیرین ذهن شخصیت، تصویرهای خیالی، هیجانات و احساسات وی دست می‌یابد» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۴۷۹). گفت‌وگو یکی از شیوه‌های شخصیت‌سازی غیرمستقیم است که با به نمایش درآوردن زبان شخصیت صورت می‌پذیرد (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۳۵). «در واقع گفت‌وگو در حکم عمل داستان است؛ زیرا در گفت‌وگو هم، چیزی اتفاق می‌افتد. از این نظر حالت ایستایی ندارد و به داستان طراوت می‌دهد» (ارسطو، ۱۳۳۷: ۴۱۴). هر جمله گفت‌وگو می‌تواند در بردارنده افکار شخصیت باشد و شخصیت در ضمن آن به صورت غیرعمدی افکار خود را آشکار سازد (سلیمانی، ۱۳۶۹: ۳۶۶). ریشه گفت‌وگو در داستان به ادبیات یونان قرن پنجم پیش از میلاد بر می‌گردد. این عنصر از بحث‌های فلسفی فیلسوفان یونانی به ویژه سقراط نشأت گرفته است (رضایی، ۱۳۸۲: ۱۰).

گفت‌وگو ویژگی‌ها و کارکردهای مختلفی دارد که عبارتند از:

- ۱- گفت‌وگو تنها به عنوان آرایش و زینت داستان به کار نمی‌رود؛ بلکه عمل داستان را در جهت معین پیش می‌برد.
- ۲- گفت‌وگو با ذهنیت شخصیت‌های داستان، هماهنگی و همخوانی دارد و با موقعیت‌های اجتماعی و علاقه‌های شخصی آن‌ها در تناقض نیست.
- ۳- گفت‌وگو، احساس طبیعی و واقعی بودن را به خواننده می‌دهد، بی‌آن‌که طبیعی و واقعی باشد.
- ۴- گفت‌وگو، صحبت‌های رد و بدل شده میان شخصیت‌ها را ارائه می‌کند تا فعل و انفعال‌ها و افکار و ویژگی‌های درونی و خلقی افراد را به نمایش بگذارد.
- ۵- انتخاب واژه‌ها، کوتاهی و درازی جملات، آهنگین کردن کلمات، ویژگی‌های گفتاری گویندگان مختلف است.

۶- از ویژگی‌های گفت‌وگوی کامل آن است که سه خصوصیت جسمانی، روانی و اجتماعی را به نمایش می‌گذارد (همان: ۴۷۱ - ۴۷۲).

از مهم‌ترین وظایف گفت‌وگو، معرفی ابعاد بیرونی و درونی شخصیت‌هاست. «برای تمام نویسندگان امکان‌پذیر است که گفت‌وگویی بنویسند که طرز برخورد و عواطف شخصیت را انتقال دهد و بسیاری از پیچیدگی‌ها و عقده‌های وی را بیان کند» (سیگر، ۱۳۷۴: ۲۱۳). در این پژوهش نمونه‌های گفت‌وگو در فرامرزنامه بر اساس دیالوگ، مونولوگ، گوازه، رجز، پیام‌ها، نامه‌ها، پرسش و پاسخ و گفتارهای ماوراءالطبیعی مورد بحث قرار می‌گیرد.

پ. ۱) دیالوگ

"دیالوگ" از واژه یونانی "لوگوس" گرفته شده است. لوگوس (Logos) در معنی "کلمه" استعمال می‌شود. چیزی که بار معنایی خاصی دارد و مراد از کاربردش، توجه به معنای خاص آن است. لفظ "دیا" نیز به معنی درون است؛ بنابراین دیالوگ‌ها می‌تواند در میان شماری از آدم‌ها و نه فقط دو تن اتفاق بیفتد. حتی یک شخص واحد هم اگر زمینه گفت‌وگو در او فراهم شود، می‌تواند در درون خود دیالوگ برقرار کند (بوهموم، ۱۳۸۰: ۲۲). در دایرةالمعارف بریتانیکا، دیالوگ (Dialouge) عبارت است از: «... مکالمات مکتوب و ضبط شده بین دو یا چند نفر، خصوصاً به عنوان عنصری از عناصر یک درام یا ادبیات داستانی، و رای مقوله ادبیات؛ نوعی مکالمه سازمان یافته که از جدال و تضاد میان عقاید فلاسفه و دانش‌مندان پدید آید و به عنوان روشی فلسفی به کار گرفته شود. قدیمی‌ترین اطلاعات از دیالوگ، به میم‌های ایتالیایی در حدود قرن پنجم پیش از میلاد مربوط می‌شود» (ثمینی، ۱۳۷۷: ۶۳).

هرگاه میان دو شخصیت گفت‌وگویی انجام شود، چند هدف دنبال می‌شود:

- رابطه علت و معلولی حوادث را بیان می‌کند.
 - شخصیت داستان را معرفی می‌کند.
 - درون‌مایه داستان را بیان می‌کند.
 - صحنه یا فضایی از داستان در میان گفت‌وگو به تصویر در می‌آید.
 - باعث کشمکش و جدال در داستان می‌شود (یونسی، ۱۳۷۹: ۳۵۶ - ۳۶۱).
- در فرامرزنامه گفت‌وگوهای متنوع و مختلفی میان قهرمانان داستان رد و بدل می‌شود که در زیر به مواردی از آن‌ها اشاره شده است:

گفت و شنود میان رستم و نگهبان سلاح‌خانه دولتی که در طی آن نگهبان سلاح‌خانه از نام و نشان رستم جويا شده و رستم نیز خود را به او معرفی می‌کند.

«سلاح دار گفتا که تو کیستی چنین تند و تیز از پی چیستی؟
بدو گفت من پور دستان سام تهمتن مرا بباب کردست نام»
(خسرو کیکاووس، ۱۳۱۶: ۲۱)

گفت و شنود فرامرز با نوشاد هندی که در طی آن فرامرز از محل زندگی کرگدن‌ها پرسش می‌کند و از سوی نوشاد پاسخ می‌شود:

«به نوشاد گفت ای شه بافرین کجا باشد آن کرگدن در زمین؟
بدو گفت ز ایدر به فرسنگ بیست چنان شد که کس را نشانی نه زیست
فرامرز گفت ای شه پرخرد اگر کرگدن تیغ من بنگرد
ز بیمش بریزند هر یک سروی یکایک شود مست و افتد به روی»
(همان: ۱۲۳)

گفت و شنود میان پیران و یسه با فرامرز که از دیدن فرامرز اظهار خوشحالی می‌کند و او را به مهمانی خویش دعوت می‌نماید؛ اما فرامرز در پاسخ، از او می‌خواهد که ابتدا او مهمان وی شود که پیران و یسه نیز این دعوت را می‌پذیرد:

«که گرمی پذیری درین صیدگاه کنی سربلندم در این جایگاه
یک امروز و فردا هم این جا بیا تو مهمان مایی و ما کدخدا
دلاور چو گفتار پیران شنید پیاده شد و آفرین گسترید
فرامرز گفتش که ای پهلوان سزد گر بیایی به روشن روان
شما را اگر دوستی در سر است من و جام این جا مهیاتر است
پذیرفت پیران از آن پیل تن پیامد بر نامدار انجمن»
(همان: ۵۹-۶۰)

پ. ۲) مونولوگ

مونولوگ از دو واژه یونانی "mono" به معنی "تنها" و "logo" به معنی "سخن" ساخته شده است که به معنی «با خود سخن گفتن یا تک‌گویی است» (مکی، ۱۳۱۲: ۴۲). به عبارت دیگر «مونولوگ، صحبت یک نفره‌ای است که ممکن است مخاطب داشته باشد یا نداشته باشد و انواع گوناگون دارد که عبارتند از: تک‌گویی درونی، تک‌گویی نمایشی،

حدیث نفس یا خودگویی» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۴۱۰ - ۴۱۱). «در تک‌گویی درونی، گوینده در ادای اندیشه و افکار خود، مخاطبی را در نظر ندارد و اصولاً از ابراز افکار خود، قصد ندارد کسی را آگاه کند» (د، ۱۳۸۵: ۱۶۰).

تک‌گویی درونی یکی از شیوه‌های ارائه جریان سیال ذهن است. در این نوع گفتار، خواننده به طور غیرمستقیم در جریان افکار شخصیت داستان و واکنش‌های او نسبت به محیط اطرافش قرار می‌گیرد و سیر اندیشه‌های او را دنبال می‌کند (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۴۱۱). در فرامرزنامه مونولوگ بیشترین حجم گفتارها را در بر می‌گیرد و از نوع تک‌گویی درونی است.

رای هندی، پس از شنیدن سخنان بی‌باکانه فرامرز ناشناس، به اندیشه فرورفته و با خود می‌گوید که او با این همه شجاعت و شهامت کسی جز خود فرامرز نمی‌تواند باشد که خود را به هیأت ناشناخته‌ای درآورده است:

«به دلش اندر اندیشه آمد دراز که این شیر دل گرد گردن فراز
گمانی برم من که اسپهد است سپهد خود است و پرسته خود است
بدان آمدست او که تا بنگرد بینند سپه را و هم بشمرد
خطا نیست اندیشه من برین که این است سالار ایران زمین»
(خسروکیکاووس، ۱۳۸۶: ۲۲۴)

فرامرز پس از کشتن اژدها به درگاه خداوند روی می‌آورد و با بیان عجز و ناتوانی، قدرت خویش را از خواست و اراده خداوند می‌داند:

«به پیش جهاندار یزدان پاک بغلطید بسیار در تیره خاک
همی گفت ای پاک پروردگار تو دادی مرا بهره از روزگار
سپاس از تو دارم نه از خویشتن نه از مردی و تیغ و نیروی تن»
(همان: ۳۳۵ - ۳۳۶)

چون فرامرز قصد عبور از آب و رفتن به آن سوی رودخانه به منظور نبرد با مهارک را دارد با خود به اندیشه فرد می‌رود که مبادا سپاه مهارک هندی در نیمه راه به او حمله‌ور شوند و او و لشکریانش را در وسط آب غافلگیر نمایند:

«فرامرز یل ساز رفتن گرفت به دل اندر اندیشه کردن گرفت
که بر ما گر ایشان کمین آورند به آب اندرون رخ به چین آورند
خردمند گوید به هنگام جنگ شتاب آوریدن به جای درنگ

همه اندوه و رنج بار آورد پشیمانی و غم به کار آورد»
(همان: ۲۵۰)

در بخش‌های دیگر داستان هم‌چون مشاهده سپاه بی‌شمار مهارکِ هندی توسط فرامرز (خسرو کیکاووس، ۱۳۱۶: ۱۰۱) یا دیدن دختر کهیلا (همان: ۲۱۵) و یا گفت‌وگوی فرطورتوش هنگام آگاهی از ماجرای خواستگاری فرامرز از دخترش (همان: ۳۱۱) این گفت‌وگوهای درونی به چشم می‌خورد.

پ. ۳) گوازه

در لغت به معنای طعنه و سرزنش و گوازه زدن به معنای نکوهش و بدگویی کردن آمده است. «این واژه از دو جزء "گ"، "واژه" ساخته شده است که جزء اول آن بر سر بعضی واژگان معنایی متضاد به کلمه خواهد بخشید؛ مانند واژه گجسته که ضد واژه خجسته می‌باشد» (سرامی، ۱۳۱۳: ۲۷). مقصود از کاربرد این کلمه، تحقیر و کوچک شمردن شخصیت مقابل بوده است؛ به علاوه رگه‌هایی از نیشخند نیز در آن پنهان است. زال پس از ملاقات با بهمن ضمن یادآوری نمک‌شناسی وی و ذکر آن همه فجایعی که بر سر خاندان وی آورده است، از عدالت وی به تمسخر و کنایه یاد می‌کند:

«گر این داد بینی زهی دادگر همین بُرد و برگیرد این ره سپر»
(خسرو کیکاووس، ۱۳۱۶: ۴۵۶)

فرامرز هنگام مبارزه با بهمن و ناتوانی وی در جنگیدن به وی گوازه و کنایه می‌زند و با حالتی طنزآلود از مبارزه وی یاد می‌کند:

«سپهد خروشید کای شیردل نیای تو از زخم تو شد خجل
تو را کاندرا آورد زخم این بُود ره کینه جستن نه آیین بُود

بینی کنون زخم مردان جنگ که گردد ز خونت زمین لعل رنگ»
(همان: ۴۶۳)

پ. ۴) رجزخوانی

«رجزخوانی یکی از گفتارهای ویژه ادبیات حماسی است و کلاً خودستایی پهلوانان و بیان کارها و افتخارات آنان است. بیشتر به هنگام جنگ در کار می‌آید؛ اما در شرایط و موقعیت‌های دیگر نیز بدان بر می‌خوریم» (سرامی، ۱۳۱۳: ۳۰۰).

"گرگِ گویا" هنگام دیدن بیژن که برای مبارزه با او آمده است، شروع به رجزخوانی می‌نماید تا ترس و اندیشه را در دل وی جای دهد:

«بدو گفت گرگ ای بد بدهنر تو زین گرگ گویا نداری خبر
که نالند پیلان ز دندان من نپویند پهلوی میدان من
ز نهصد همانا که سال است بیش که تا من برآوردم این یال خویش»
(خسرو کیکاووس، ۱۳۱۶: ۱۱۰-۱۱۱)

رجزخوانی طهمورث، پهلوان بزرگ سپاه کید هندی با فرامرز که هرکدام با رجز خوانی خویش، سعی در تضعیف روحیه رقیب خویش دارند:

«فرامرز را گفت کای نامدار کجا مرد هند از تو گیرد فرار
سزد گر کنون پا به میدان نهی که چون می‌نهی پا به زندان نهی
بدو گفت کای هندوی بد نژاد به مادر بزادی چه نامت نهاد؟
نبینی که دریا به موج اندرست به هر موج کاید نهنگش سراست
زمان بر زمین تیغ بارد همی پلنگ از شدن سر بیارد همی
هم اکنون یکی تیغ ریزان شود که آشوب گردان گریزان شود»
(همان: ۱۳۸ - ۱۳۹)

پ. ۵) نامه‌ها

نامه‌ها را می‌توان گفتار نوشتاری به حساب آورد. گفتار نوشتاری در حقیقت به منظور برجسته‌سازی گفت‌وگوها و افزایش سخنان قهرمانان به همان شیوه‌ای که صحبت می‌کنند، نوشته می‌شود (نوبل، ۱۳۱۶: ۲۴). نامه‌ها از سوی یک مقام رسمی و برجسته به کبتر از خود نوشته شده و در آن‌ها اهداف، نیات و خواسته‌های فرستنده نامه، بیان و گزارش می‌شود. نامه‌ها بیشتر برای نشان دادن عقاید و افکار شخصیت‌هاست و چه بسا آنچه را در زوایای ذهن قهرمان است، بهتر نمایان می‌کند. «نامه بر اثر مبادلات افکار، سبب آشکار شدن خصوصیات قهرمان می‌شود و به واسطه چشم انداز پنهانی که به دیگری می‌اندازد، آن خصوصیت را آشکار می‌کند» (بورنوف و اوئله، ۱۳۷۸: ۲۳۱).

در اثر حماسی فرامرزنامه، به بیست و هشت مورد از انواع نامه‌ها برخورد می‌کنیم که روی هم رفته شامل پانصد و هفتاد و دو بیت شعر می‌باشند که میزان قابل توجهی از گفتارهای موجود در فرامرزنامه را به خود اختصاص می‌دهند. کوتاه‌ترین نامه‌ها شامل سه بیت و طولانی‌ترین آن‌ها پنجاه و سه بیت را شامل می‌شود. بیست و پنج درصد این نامه‌ها

نیز از نوع پرسش و پاسخ می‌باشند که در آن‌ها گیرنده نامه پس از آگاهی از نامه دریافتی رقیب، طی نوشتن نامه‌ای جواب آن را می‌دهد و به سوی او روانه می‌دارد؛ اما آنچه در این نامه‌ها مطرح و قابل توجه است، این است که همه نامه‌ها دارای مضمون و محتوای یکسانی نبوده و هرکدام به نیت و هدف خاصی از سوی یک مقام رسمی به دیگری نوشته می‌شوند.

پ. ۵. ۱) نامه‌های مقامات رسمی به افراد فرودست

پ. ۵. ۱. ۱) پادشاه هندوستان به زال

سه تن از پادشاهان هندوستان به نام‌های "جیپور، جیپال و رای گزین" با نوشتن نامه‌ای به سوی زال، نوه وی، بانو گشسب را خواستگاری می‌نمایند. نامه‌ها با ستایش پروردگار آغاز می‌شود و سپس به ستایش و درود به زال و وصف او می‌انجامد و پس از آن نویسنده خواسته خود را بیان می‌کند. در این نامه هدف پادشاهان هند، خواستگاری بانوگشسب است و از طرف مقامات رسمی به زال که حکومت منطقه‌ای را در دست دارد، نوشته می‌شود:

«پس از آفرین جهان آفرین	به زال آن جهان پهلوان گزین
ز نزدیک شاهان هندوستان	درود و ثنا بر شه سیستان
جهان را گشایش ز بازوی تست	نشان سعادت در ابروی تست
چو هستیم از فرّ تو سرفراز	بُود دیده ما ز لطف تو باز
که درباره بنده کهران	عنایت نکو باشد از مهتران
همی چشم داریم از پور سام	بشد ختم گفتار ما والسّلام»

(خسرو کیکاووس، ۱۳۸۶: ۷۱-۷۲)

پ. ۵. ۱. ۲) کیخسرو به فرامرز

کیخسرو بعد از دریافت و آگاهی از مضمون نامه فرامرز مبنی بر پیروزی او بر اهریمنان در هندوستان، نامه‌ای به سوی او روانه داشت و پس از ستایش خداوند و وصف فرامرز قهرمان، پادشاهی بخش‌هایی از هندوستان را به او واگذار می‌کند و از وی می‌خواهد که از این پس به شادمانی در آن‌جا بماند و عدالت را رواج و گسترش دهد. این نوشته، منشورنامه‌ای است که کیخسرو در آن حکومت بخش‌هایی از سرزمین تحت فرمان خود را به فرامرز واگذار می‌کند:

«یکی پاسخ نامه فرمود شاه نخستین که بنوشت بر نیک خواه

به نام خداوند فیروزگر
از او بر فرامرز باد آفرین
رسید آن چه گفتمی به نزدیک ما
به دل شاد گشتم ز گفتار تو
کنون ای سرافراز کشورگشای
سپردیم یک‌سر به شاهی تو را
به شادی بباش و به خوبی بمان
زمین یک‌سر از داد آباد کن

خداوند نیروی و فرّ و هنر
سپهدار شیر اوژن پاک دین
و ز آن تازه شده رای باریک ما
و ز آن پر هنر جان بیدار تو
نوشتیم یک عهد پاکیزه رای
پرستش کند مرغ و ماهی تو را
به فرخندگی برخوردار
خرد را به هر کار بنیاد کن»
(همان: ۲۶۸ - ۲۶۹)

پ. ۵. ۲) نامه‌های افراد هم‌تراز به یکدیگر

پ. ۵. ۲. ۱) فرامرز به زال

فرامرز پس از آن‌که از دختر فرطورتوش و دختر شاه کهیلا به ترتیب صاحب فرزندان
به نام‌های سام و آذربرزین می‌شود، این خبر خوش را با نوشتن نامه‌ای به گوش زال
می‌رساند. هدف فرامرز از نوشتن نامه به زال، نوید دادن و شاد کردن اوست:

«به نزدیک زال زر پهلوان
که دارای جان و جهان آفرین
یک آزار برزین دگر سام گُرد
بدانم که باشند با دستبرد»
(همان: ۴۳۳)

یکی نامه بنوشت روشن روان
دو بنده فزود از شما پاک دین

پ. ۵. ۲. ۲) زال به فرامرز

زال پس از شنیدن خبر تولد فرزندان فرامرز، عهدنامه‌ای نوشته و در آن ولایت
کابلستان و زابلستان را به آن دو فرزند می‌بخشد. در واقع نامه زال، عهدنامه‌ای است که در
آن حکومت بخشی از سرزمین‌های تحت اختیار خود را به نوادگان خود می‌بخشد:

«یکی عهد بنوشت با رای و داد
همه بهره از شهر کابلستان
بدان دو گرامی پسر داد و گفت
که همواره با کام باشند جفت»
(همان: ۴۳۳)

به نام دو فرزند والاناژاد
هم از کاخ و ایوان زابلستان

پ. ۵. ۳) نامه‌های افراد فرودست به مقامات رسمی

پ. ۵. ۳. ۱) فرامرز به کیخسرو

فرامرز پس از پیروزی بر اهریمنان و دشمنان در سرزمین هندوستان، نامه‌ای مبنی بر پیروزی خود در این نبردها به سوی کیخسرو می‌نویسد و آمادگی خود را جهت انجام فرمان‌های بعدی پادشاه ایران اعلام می‌دارد. او نامه خود را با ستایش پروردگار و شاه ایران آغاز می‌کند. هدف فرامرز از نوشتن نامه‌ها، شرح جنگاوری‌های خود و اعلام اطاعت و فرمانبرداری از پادشاه ایران است:

ز رزم و ز پرخاش روز نبرد	«به نامه درون سر به سر یاد کرد
خداوند کیوان و خورشید و خاک	ستایش نمودش ز یزدان پاک
مبادا کم و کامت آن تار و پود	از او باد بر شاه ایران درود
بد اندیش و خیره سر و ناتمام	یکی مرد بودی مهارک به نام
بپرداختم بیخ او از زمین»	به بخت شهنشاه ایران زمین

(خسرو کیکاووس، ۱۳۱۶: ۲۶۶-۲۶۷)

از دیگر نامه‌های فرامرز نامه می‌توان از نامه نوش زاد بن جمشید به فرامرز (خسرو کیکاووس، ۱۳۱۶: ۱۱۶-۱۱۸)، نامه فرامرز به کید هندی (همان: ۱۲۱-۱۲۹)، نامه فرامرز به طورگ (همان: ۱۸۱-۱۸۳)، نامه فرامرز به رای هندی (همان: ۲۰۴-۲۰۵)، نامه فرامرز به مهارک هندی (همان: ۲۴۷-۲۴۸) و نامه فرطورتوش به فرامرز (همان: ۳۹۵-۳۹۶) یاد کرد.

همه نامه‌ها با ذکر نام خداوند و ستایش او و وصف مخاطب و متن اصلی نامه (ذکر ما وقع) و در پایان با ستایش مخاطب به پایان می‌رسد.

پ. ۶) پیام‌ها

نوع دیگر، گفت و شنود یک سویه پیغام یا اطلاع‌رسانی است. در این نوع، پیغامی از طرف شخصیتی به فرد یا افرادی ابلاغ می‌شود. هدف در این گفت و شنود آگاهی بخشیدن است.

شاه هندوستان با فرستادن پیام به نزد منوچهر شاه، از او برای از بین بردن ببری که زندگی مردم را به آشوب کشانده است، کمک می‌خواهد:

«که شاهها به غم پایمال اندریم ابدا ازدها در جدال اندریم

به هندوستان بیری آمد پدید ندیده زمانه نه دوران شنید
درازی و پهنای او صد کمند بود بیشتر ای شه ارجمند
نفس چون به هامون درآرد کنون شود از تفش آب دریا چو خون»
(خسرو کیکاووس، ۱۳۱۶: ۱۸)

طهمورث با فرستادن پیامی به سوی کید هندی و ذکر الطاف فرامرز نسبت به خود، از وی می‌خواهد که سر به اطاعت و فرمان وی گذاشته و زندگی شیرینی را آغاز نماید:
«که زنهار تا دل نیچی ز درد مکن جنگ و پیرامن بد مگرد
که خورشید با او نتابد به جنگ سپهدار شیر و سپه چون پلنگ»
(همان: ۱۶۰)

در بخش‌های دیگر داستان نیز مشابه این پیام را می‌توان مشاهده کرد. طورگ پس از خواندن نامه فرامرز در خشم می‌شود و پس از بیان سخنانی از کاهو، فرستاده فرامرز می‌خواهد که پیغام وی مبنی بر جنگ را به گوش فرامرز برساند (همان: ۱۸۵). بهمن پس از صرف نظر کردن از کشتن زال و دستور به انداختن او در قفس آهنین به او پیغام می‌فرستد که تا زمانی که مرگ به سراغ وی بیاید، در همان جا خواهد ماند (همان: ۴۵۷).

پ. ۷. پرسش و پاسخ

گونه دیگری از گفت‌وشنودهای موجود در فرامرزشانه به صورت پرسش و پاسخ است. در این نوع سخن‌گفتن یک نوع کنش و واکنش گفتاری بین طرفین روی می‌دهد. این نوع پرسش و پاسخ را می‌توان به پرسش و پاسخ معمولی، پرسش و پاسخ آزمونی، پرسش و پاسخ در باب راز سپهر، تقسیم کرد. گفت و شنود فرامرز با پیر برهمن که در طی آن فرامرز پرسش‌هایی را مطرح می‌کند و سپس برهمن به یکایک آن‌ها پاسخ می‌دهد:

«بدو گفت کای پیر آموزگار همانا بسی دیده‌ای روزگار
شنیدیم اندر سرای درنگ نهان در تن مرد باشد پلنگ
تن مرد زان بد بود مبتلا و زین غم همیشه بود در بلا
به پاسخ بدو گفت دانای راز که در تن نباشد همانا جز آرز
غم و رنج خود را نخواهی دراز مگرد از بنه گرد اندوه و آرز
که او دل برد مرد بی دین کند سرانجام را دوزخ آیین کند

قناعت ز ملک سلیمان بهست فراغت ز فرجهانبان بهست»

(خسرو کیکاووس، ۱۳۱۶: ۱۵۴)

خون‌پرسی قهرمانان و پاسخ یافتن از جانب رهنمون نیز یکی از موارد پرسش و پاسخ است. این مرحله از پرسش و پاسخ‌ها چنان‌که از نامش پیداست مربوط به زمانی است که قهرمان داستان می‌بایست برای رسیدن به هدفی که در پیش گرفته است از مراحل صعب و دشوار عبور کند. از این مراحل که همیشه هفت مورد است، تحت عنوان "هفت‌خون" نام برده می‌شود. گاهی عبور و گذشتن از این خون‌ها و مراحل، مستلزم داشتن آگاهی پیشین قهرمان از آن‌هاست تا مبادا در گذر از این مراحل غافلگیر شود و شکست بخورد. بنابراین قهرمان داستان پس از سپری کردن هر مرحله از مراحل هفت خون، با پرسش دربارهٔ مرحلهٔ بعدی و گرفتن پاسخ، خود را آمادهٔ ورود به مرحلهٔ بعدی می‌نماید. به عنوان نمونه فرامرز پس از پیروزی بر شیران در خون اول، از راهنمای خویش در مورد خون دوم و اهریمنان آن پرسش می‌کند (همان: ۴۰۰ - ۴۰۱).

پ. ۸) گفتارهای ماوراءالطبیعی

از انواع گفت‌وگو باید به گفت‌وگوهای انسان با غیر انسان اشاره کرد. گاهی شخص با مخاطبی غیر انسانی سخن می‌گوید. گفت‌وگو با غیر انسان از یک سو با حماسه و اسطوره سنخیت دارد و برای شرایط واقعی است و از سوی دیگر، نویسنده می‌تواند این نوع گفت‌وگوها را برای بیان لایه‌های زیرین افکار و اندیشه‌های داستان به کار برد. در فرامرزنامه، گفتارهایی که یکی از طرفین آن‌ها موجود ماوراءالطبیعی است، مشاهده می‌شود؛ از جمله: گفت و شنود فرامرز با دختر شاه پریان که در طی آن فرامرز از نام و نشان او جویا شده و از سوی وی جواب می‌شنود. این دختر که فرطورتوش نام دارد و دختر پادشاه سرزمین پریان می‌باشد، یک‌باره ناپدید می‌شود:

«بدو گفت کای ماه با زیب و فر
سروشی تو ای ماهرخ یا پری
چنین داد پاسخ کزین گفت‌وگوی
منم دختر شاه فرطورتوش
کجا با پری سر به سر پادشاست

(خسرو کیکاووس، ۱۳۱۶: ۳۵۷)

گفت‌وگوی "گرگ‌گویا" در فرامرزنامه و خبر دادن از آینده و گذشته و روزگاران توسط گرگ که بعدها به دست بیژن کشته می‌شود، شباهتی با تعریف سیمرخ و افکار وی در شاهنامه دارد. این گرگ در بیشه‌ای به نام "مرزقون" زندگی می‌کند. صحبت‌های این گرگ با بیژن که او را به وجود کوهی پر از جواهرات و گنج آگاه می‌کند، از جمله خوارق عادت در منظومه فرامرزنامه است که با منطق عینی و تجربه‌های علمی همسازی ندارد. گفت‌وگوی کناس دیو با فرامرز نیز از جمله گفت‌وگوهایی است که خرق عادت به حساب می‌آید و از قدرت و توانایی دیگران بیرون است:

«بدو بانگ زد گفت کای آدمین چگونه بیمودی این‌جا زمین
نترسی ز کناس و آشوب اوی بگفت این و آمد سوی جنگجوی»
(همان: ۳۲۲)

نتیجه

فرامرزنامه، یکی از منظومه‌های حماسی ایران است که هرچند سراینده آن سعی داشته خود را پیرو فردوسی نشان دهد؛ اما نتوانسته به اندازه فردوسی و شاهنامه تأثیرگذار باشد. نبردهای فرامرز مانند نبردهای رستم، جنبه ملی و پهلوانی ندارد و فقط برای رهایی پادشاه هند از چنگ دشمنانش انجام می‌گیرد. وقایع این داستان طوری به دنبال هم چیده شده است که در بیشتر قسمت‌های آن گفت‌وگو، نقش اصلی را دارد و پیش برنده داستان است و حجم بالای گفت‌وگو، بهترین وسیله برای بیان جنبه‌های مختلف این داستان است. توصیفاتی مانند مکان و شخصیت‌ها، ضمن گفت‌وگو به تصویر کشیده شده است. شاعر به موازات گفت‌وگوها ما را از درون شخصیت‌ها آگاه می‌کند و عمل آن‌ها را توجیه می‌نماید. در فرامرزنامه، گفت‌وگوها به صورت دیالوگ، مونولوگ، گوازه، رجزخوانی، نامه‌ها، پیام‌ها، پرسش و پاسخ و گفتارهای ماوراء الطبیعی دیده می‌شود که با ذکر نمونه‌هایی از کتاب، مورد تحلیل قرار گرفته است. بررسی گفت‌وگوها نشان دهنده آن است که همیشه مخاطب گفت‌وگو انسان نبوده و گفت‌وگوها با نوع قهرمان و موقعیت آنان همخوانی دارند. همچنین گفت‌وگو، وسیله‌ای برای بیان افکار و اندیشه‌ها، معرفی شخصیت‌ها و بیان کنش آن‌ها و تبیین موضوع داستان به کار گرفته شده است که به دو صورت شفاهی و مکتوب بیان می‌شود. گفت‌وگوهای این منظومه، بیشتر به صورت گفتار دو سویه که ضرورت ارتباط با دیگران است، صورت گرفته و کمتر به صورت مونولوگ به کار رفته است. در فرامرزنامه، گفت‌وگو به شیوه‌هایی به کار رفته است که در نوع خود جدید است و در بحث عناصر داستانی معاصر دیده نمی‌شود.

با توجه به این‌که این شگردِ زبانیِ داستانی، نقش مهمی در انتقال اندیشه‌های شاعر به مخاطب دارد، لزوم بررسی کارکردهای آن در سایر متون کهن نیز احساس می‌شود.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. اخوت، احمد. (۱۳۷۱). دستور زبان داستان. تهران: فردا.
۲. ارسطو. (۱۳۳۷). هنر شاعری (بوطیقا). فتح الله مجتبیایی. تهران: اندیشه.
۳. انوشه، حسن. (۱۳۷۶). فرهنگ‌نامه ادبی فارسی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
۴. باختین، میخائیل. (۱۳۸۰). سودای مکالمه، خنده، آزادی. ترجمه محمد جعفر پوینده. تهران: چشمه.
۵. بورتوف، رولان و اوئله، رتال. (۱۳۷۸). جهان رمان. ترجمه نازیلا خلخالی. تهران: مرکز.
۶. بوهوم، دیوید. (۱۳۸۰). دربارهٔ دیالوگ. ترجمه محمدعلی حسین نژاد. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی. خسرو
۷. کیکاووس. (۱۳۸۶). فرامرزنانه. تصحیح میترا مهرآبادی. تهران: دنیای کتاب.
۸. داد، سیما. (۱۳۸۵). فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: مروارید.
۹. رضایی، عربعلی. (۱۳۸۲). واژگان توصیفی ادبیات. تهران: فرهنگ معاصر.
۱۰. سرامی، قدمعلی. (۱۳۸۳). از رنگ گل تا رنج خار. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۱. سلیمانی، محسن. (۱۳۶۹). رمان چیست؟. تهران: نی.
۱۲. سیگر، لیندا. (۱۳۷۴). خلق شخصیت‌های ماندگار. ترجمه عباس اکبری، تهران: مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی.
۱۳. ----- (۱۳۸۳). فن داستان نویسی. مجموعه مصاحبه‌ها و مقالات. ترجمه محسن سلیمانی. تهران: امیرکبیر.
۱۴. مکی، ابراهیم. (۱۳۸۲). شناخت عوامل نمایش. تهران: سروش.
۱۵. میرصادقی، جمال. (۱۳۸۰). عناصر داستان. تهران: سخن.
۱۶. نوبل، ویلیام. (۱۳۸۶). راهنمای نگارش گفت‌وگو. ترجمه عباس اکبری، تهران: سروش.
۱۷. یونسی، ابراهیم. (۱۳۷۹). هنر داستان‌نویسی. تهران: نگاه.

ب) مقاله‌ها

۱۸. ثمنی، نغمه. (۱۳۷۷). «دیالوگ». صحنه. سال اول. شماره ۱.
۱۹. خالقی مطلق، جلال. (۱۳۶۱). «فرامرزنانه». نشریه ایران‌نامه. سال اول، شماره ۱. صص ۲۲-۴۵.

